هو العلیم

پیوند معنویت و زندگی مادی در اسلام

پاسخ به یک شبهه اساسی

طرح مبانی اسلام

بیانات
آیت‌الله حاج سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی
قدّس‌اللهسرّه

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرّحمن الرّحیم

در این مدت و فاصله، اگر مسائل و مطالعات و برداشت‌های مختلف، برای کسی سؤالی به‌وجود آورده، [مطرح کند تا] ما به اندازهٔ فهم خودمان خدمتشان [پاسخ آن را] عرض کنیم. ایشان فرمودند: «یکی از رفقا یک مطلبی را راجع به همین مطالبی که امروز صحبت می‌شود، مطرح کرده‌اند.»

پیوند بُعد معنوی و بُعد مادّی در اسلام

دین اسلام یک دین متکامل و اکمل همهٔ ادیانی است که تا به‌حال از طرف پروردگار، برای رشد و تعالی انسان آمده است. اصلاً دین، برای رشد و تعالی آمده، نه برای توقف و رکود. این رشد و تعالی طبعاً باید در دو زمینه: یکی زمینهٔ معنوی و یکی هم زمینهٔ ظاهری انجام بگیرد؛ چون انسان مخلوطی از باطن و ظاهر است. [از این‌رو] به‌واسطهٔ ارتباط بین ظاهر و باطن و تأثیرگذاری ظاهر در باطن، و بالعکس، هر کدام می‌تواند در دیگری تأثیر مثبت یا منفی داشته باشد. پس دین باید در این دو قسمت، هم مسئول باشد و [هم] متعهد. درحالی‌که ما این [دو زمینه را] را نمی‌بینیم، می‌بینیم فقط به مسائل معنوی پرداخته و به روح توجّه داشته و با مسائل ظاهری و دنیای آدم کاری ندارد. خب طبعاً این [نگاهِ تک‌بُعدی،] یک نقص برای دین تلّقی می‌شود.

وقتی شما مریض باشید، نماز هم نمی‌توانید بخوانید. وقتی که شما کسالت داشته باشید، توجه [در نماز] هم ندارید. وقتی که شما خونتان کثیف باشد، طبعاً آن انبساط و نشاط [را] هم ندارید؛ «اسیداوریک» که بالا باشد، در لطافت روح تأثیر می‌گذارد؛ لذا می‌گویند: «بهتر است که خون، جنبهٔ قلیایی داشته باشد» و قدما هم در این قضیّه، دستورات و برنامه‌هایی برای بزرگان و کیفیت تغذیه‌شان داشته‌اند. [آن‌ها] هر چیزی را نمی‌خوردند؛ چون احساس می‌کردند در حالشان مؤثر است. بسیاری از دستوراتی که الآن [توسط دیگران] داده می‌شود ـ البتّه خب من این‌ها را هنوز به کسی نگفته‌ام ـ [به همهٔ ابعاد انسانی توجه نمی‌شود در حالی‌که] بسیاری از دستوراتی که بزرگان [به مردم] می‌دادند، همراه با یک رژیم غذایی خاص بود و اِلّا آن دستور، تأثیر [خود را بر روح و بدن] نمی‌گذاشت. حتی در لباس هم باید تغییراتی داد؛ [اینکه] نوع لباس [چگونه] باشد. این‌ها همه چیزهایی است که هست و واقعیّت دارد، ولی خب یک شرایطی [هم] دارد [که باید رعایت شود]. حالا ما این [مباحث] را إن‌شاءالله در فرصت‌های مناسب، در همین جلسات عنوان، عرض می‌کنیم.

خب چه می‌شود که ما در اسلام، این امور [ظاهری و دنیایی] را مشاهده نمی‌کنیم؟ [یا] پرداختن به این مسائل [را] مشاهده نمی‌کنیم؟

ضرورت تلخیص کتاب «افق وحی» و پاسخ به سروش

یک مطلب دیگری هم آقای دکتر راجع به کتاب *افق وحی* فرمودند یا من قول داده بوده‌ام یا از کسی شنیده بوده‌اند [حالا دقیق یادم نیست] که قرار بود این کتاب *افق وحی* تلخیص شده و خلاصه‌ای از آن، انتزاع شود [تا] قابل دسترسی بیشتری [برای افراد] باشد [و بلکه] افراد بیشتری بتوانند از این [کتاب] استفاده کنند. با توجّه به این که خیلی از مطالب این [کتاب] مشحون[1] به اصطلاحات و مسائل فنی است، [فهم آن، مقداری مشکل است]؛ گرچه من سعی کرده‌ام که حتّی‌الامکان از به کاربردن

[1] آکنده، پُر شده

[اصطلاحات] فنی دوری کنم، ولیکن باز در عین حال، ظاهراً مطلب یک‌مقداری مشکل است؛ مخصوصاً در این مقدمه و سه قسمت اولی که در آنجا ما مطالبی را توضیح داده‌ایم.

علی کلّ حال به نظر می‌رسد[که] بنده یک چنین قولی را داده‌ام، ولی تا حالا موفق نشده‌ام [که انجامش بدهم]. حالا اگر بعضی از رفقا بیایند و این کار را انجام بدهند، شاید کار غیرموجّهی نباشد. علی کلّ حال، طبعاً بنده سعی کرده‌ام که در اینجا، مطالب مختلف آورده شود؛ خصوصاً پاسخ‌هایی که به مقاله و مطلب آقای [عبدالکریم] سروش، داده شده است؛ [چون] خیلی از این پاسخ‌هایی [که توسط دیگران داده شده]، نه‌تنها مشکلی را حل نکرده است، بلکه بر مشکلات [نیز] اضافه کرده [است؛ چرا که این پاسخ‌های ضعیف] دستاویز آنها برای این مطلب قرار گرفته است.

مدتی پیش یا چند ماه پیش بود که یکی از رفقا می‌گفت: «داشتم جایی می‌رفتم، در قطار بودم [که] یک شخصِ اهل علمی هم [آنجا] بود [که] خیلی فاضل هم بود و در دانشگاه یزد [نیز] مدرس و استاد بود. صحبت این مطالبِ [دکتر سروش] شد و گفت: "این شاگردان ایشان در آن دانشگاه امان ما را بریده‌اند و من می‌خواهم از آن دانشگاه بیرون بیایم! چون دیگر جوابی برای مطالب آنها ندارم. مخصوصاً با جواب‌هایی که آقایان [به مقالهٔ دکتر سروش] داده‌اند، راه را برای ما بسته‌اند و من دارم استعفا می‌دهم که بیایم بیرون."»

بله، [خلاصه] آن شخص [به آن استادِ دانشگاه یزد] پیشنهاد می‌کند که این کتاب [*افق وحی* که در نقد مطالب دکتر سروش نوشته شده است، را بخواند] و [سپس کتاب را] برای او می‌فرستد. بعد از مدّتی [آن استاد] می‌گوید: «آن [مدافعان دکتر سروش] که در کلاس بودند، به‌جای ما آنها از دانشگاه بیرون رفتند و [دانشگاه را] ترک کردند و زمینه را [خالی] گذاشتند و رفتند.»

خب اینها چیزهایی [بود] که ما خواستیم نسبت به آن توجّه داشته باشیم و اِلّا مطلب ناقص می‌ماند. خب گرچه کتاب یک‌مقداری حجیم شد، علی‌کل‌حال، هر کدام از رفقا [خواستند، می‌توانند] مطلبِ [تلخیص کردن کتاب] را [دنبال کنند]. اگر [رفقا] فرصت داشته باشند [و] بتوانند این کارِ [تلخیص] را انجام بدهند،کار [بسیار] خوبی است.خود من فرصت [این کار را] ندارم؛ چون آن‌قدر مطالبِ عقب افتادهٔ بسیار ضروری [زیاد] هست که ما واقعاً همیشه از ارتباط با رفقا خجل هستیم؛ [آن مطالب که عقب افتاده است] واقعاً [یک دست] مطالب ضروری‌ای [هستند] که به درد الآن [و زمان حال] می‌خورند.

اهمیت مباحث «اجتهاد و تقلید» در وضعیت کنونی

یکی از آن مطالبِ [ضروری] که در درس [هم] داشته‌ایم، کتاب *اجتهاد و تقلید* مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌الله‌علیه بود؛ که ایشان در نجف، آن زمانی که [پای] درس مرحوم آقاشیخ‌حسین‌حلّی می‌رفتند، آن را نوشته‌اند [که] من تا سی صفحه هم حتّی [کتاب را] جلو آمدم و بعد قرار شد که اصلاً [روند کار] تغییر پیدا کند. البتّه خود [ایشان] هم حواشی و مطالبی [بر این کتاب] دارند [که] رفقا می‌خواستند [آن] را چاپ کنند؛ چون واقعاً مطالب، مطالب نفیسی است که باید به گوش مردم برسد.

این [نوع مطالب] باید به گوش افراد برسد؛ تا همین‌طوری در مسئلهٔ [اجتهاد و] تقلید «علی شیر خدایی» [عمل نشود!] خودتان هم دارید می‌بینید هر کسی [که] عمامه‌ای به سر دارد، ادعای اجتهاد و کذا می‌کند! بله خب، نباید به این نحوه باشد [اما متأسفانه هست]!

مثلاً دخالت‌هایی که افراد در فنون مختلف دارند، درحالی‌که از آنها اطّلاعی ندارند، [واقعاً] موجب تأسف است. ما این [افراد] را مشاهده می‌کنیم [که چگونه] موجب مضحکهٔ افراد نسبت به این صنف و جریانات می‌شوند. و ما دیدیم اگر این کتاب بخواهد به همین کیفیّت چاپ شود، خیلی اثر نفیسی است و چه بهتر اینکه [آن] مقداری [هم] که لازم است، توضیحاتی در پاورقی داده شود [و بعد] در شکل و شمایل بهتری بتواند [چاپ شود].

[به‌هر حال] این [امر] یکی از آن [کارهایِ ضروری‌ای] هست که در نظرم بود [انجامش بدهم].

[البته اول] در نظرم این بود که این [پاورقی‌ها] به شکل عربی باشد حتی تا سی صفحه هم همین‌طور پاورقی‌ها را عربی [نوشتیم،] مثل [کتاب] صلاة جمعه‌ای که [قبلاً] داشتیم، ولی بعد [طبق] مشورتی که با افراد و دوستان شد، به نظر رسید که به‌طور کلّی اصل کتاب را [به] فارسی بنویسیم؛ یعنی حتی خود مطالب آقا [علامه طهرانی] را هم من به فارسی ترجمه کنم، [سپس] تعلیقات خودم [نیز به زبان] فارسی باشد تا [کتاب بتواند] خواننده داشته باشد.

مصیبت ما [طلبه‌ها] این است که تا یک قدری مطلب مشکل باشد، صاف [مطلب را] کنار می‌گذاریم؛ [چون] به تنبلی عادت کرده‌ایم! و این [دوستان] می‌گفتند: «اگر همین کتابِ *اجماع* شما به عربی بود، الآن غیر از یک عدهٔ مخصوص، خوانندهٔ [دیگری] نداشت» و [ما هم] دیدیم که پیشنهاد بدی نیست که [هم اصل] کتاب [و هم] تعلیقات آن، به [زبان] فارسی نوشته شود و بعد همان کتابی که عربی هست، با ترجمهٔ تعلیقات [فارسیِ] آن به [زبان] عربی، به شکل کتاب دیگری دربیاید [و چاپ شود]. یعنی آن [کتاب عربی با تعلیقات] سرجایش محفوظ بماند و در کنارش این [کتاب فارسی، با تعلیقات فارسی هم] باشد.

آثار در دست نگارش و ضرورت‌های پژوهشیِ روز

و همین‌طور کتاب‌های دیگر و مطالب دیگر مدتی است که رها شده‌اند؛ [مثلاً] جلد سوم کتاب *اسرار ملکوت* مانده که وعدهٔ [تکمیل] آن را داده‌ایم [تکمیل نشده است. البته]تا صفحهٔ هفتاد [یا] هفتاد و خورده‌ای نوشته‌ام. [همچنین] کتاب دیگری در دست داریم [با نام] *ارتداد در اسلام*، که آن هم مربوط به همین زمان [حال] است؛ همین زمان که جایش بسیار خالی است. [علی ایّ حال] به‌طور کلّی، اگر این کتاب تخریج شود، خواهید دید که تمام آن ارتدادهایی که الآن مطرح است، همه‌شان کشک است؛ [چرا که] به این راحتی کسی مرتد نمی‌شود و به این راحتی به کسی مرتد نمی‌گویند. [با چاپ این کتاب] همهٔ آثاری که [بر مسئلهٔ ارتداد] مترتّب است، تمامشان زیر سؤال می‌رود؛ [لذا] جای این کتاب بسیار خالی است. بسیاری از اشکالاتی که از خارج بر اسلام و بر جریاناتِ [اسلام وارد] می‌شود، به‌واسطهٔ همین [بد فهمیدنِ] مسئلهٔ [ارتداد] است؛ به‌واسطهٔ نقصان و فقدان همین قضیّه است؛ [چون نه‌تنها] آن‌طوری که باید و شاید، این مسئله توضیح داده نشده؛ [بلکه حتی] به شکل دیگر [و بدتری نیز] مطرح شده [است که طبعاً] آثارش هم بر [به‌صورتِ] «هرچه بادا باد» [بر] آن بار شده است!

همین‌طور، مطالب [بسیار ضروریِ] دیگری [نیز] در دست اقدام داریم، مثل *رساله‌ای دربارهٔ نوروز* که [اتفاقاً] در این سال‌های اخیر [نیز به‌وفور] دارید مشاهده می‌کنید که چه تعجیلی در تثبیت این سنت‌ها دارد اعمال می‌شود و هیچ‌کس هم حرفی نمی‌زند! مثل اینکه کسی اصلاً توجّهی ندارد! امسال آن‌قدر این [مسئله] آش و روغنش زیاد شده بود که دیگر سرریز کرده بود! و بعضی‌ها اعتراض [کردند] که برای چه این‌طور است؟! [آخِر این] قضایا و مراسماتِ آنجا خراب شد [تا اینکه] در جای دیگری انجام شد.

[گاهی اوقات] آدم به شک می‌افتد، نه اینکه به شک [بیافتد، بلکه] به یقین می‌افتد که قضیّه چیست؟! ما در اینجا نشسته‌ایم و چه داریم می‌بینیم؟! واقعاً قضیّه چیست؟ نمی‌فهمیم یا سرمان را در برف کرده‌ایم؟! ظاهراً سرمان را در برف کرده‌ایم! همین‌طور [به‌راحتی،] به‌خاطر عناوین مختلف، می‌گذریم؛ از مطالب می‌گذریم و عبور می‌کنیم. حالا إن‌شاءالله خدا به ما توفیق بدهد [تا] بعداً بتوانیم هر مقداری که مجال و حال و توفیق هست، به‌این‌گونه مطالب برسیم.

الحمدلله در این مدّت [نیز] بیکار نبوده‌ایم؛ یعنی رفقا ما را بیکار نگذاشته‌اند. رسالهٔ کتاب‌های جُنگ مرحوم آقا [علامه طهرانی] الحمدلله تدوین شد و به یک جایی رسید. واقعاً قابل استفاده و بهره‌برداری شد. مطالبِ بسیار نفیسی در آن [کتاب] هست. [همچنین] کتاب *سرالفتوح* ایشان که نقد ایشان بر [کتاب] *پرواز روح* است، آمادّه شده است و إن‌شاءالله به‌زودی تخریج می‌شود.

[همچنین] کتاب [دیگری] که ایشان توصیه کرده بودند و قرار بود [تخریج شود]، **وصیت‌نامهٔ**

امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام [بود] که اصلاً باید اسمش را **آیین نامهٔ زندگی** و **آیین نامهٔ حیات بشری** گذاشت. حضرت [در این وصیت‌نامه] کیفیّت ارتباط و تصرّفات انسان را در طول زندگی [در] ارتباط با پروردگارش، در ارتباط با خانواده و خویشانش، در ارتباط با همسایگان و شُرَکایش، در ارتباط با دشمنانش، در ارتباط با زن و فرزندانش، بیان کرده‌اند. واقعاً می‌توان گفت که این وصیت‌نامه، از معجزات حضرت است؛ باید از معجزات [حضرت] اسمش را آورد. خب ما این [کتاب] را ترجمه کرده‌ایم و رفقا هم اشکالات ما را گرفته‌اند [و همراه] با یک توضیحات مختصری که [فقط] در بعضی موارد نیاز بود، نه [توضیحات] زیاد که موجب تطویل شود، که إن‌شاءالله خیال می‌کنم آن‌هم از نظر [چاپ] کار زیادی نداشته باشد [و آمادّه چاپ باشد].

مسائل [ضروریِ] دیگری هم که بوده، مثلاًدر این مدت مطالبی که [در] سایت منتشر می‌شده، در بعضی موارد مطالب [کیفیتش] بهتر [شده است] گرچه [گاهی اوقات] سرعت [انتشار مطالب در سایت] کم می‌شد [اما] من‌حیث‌المجموع تا یک حدی مسائل [و کارها] جلو آمده و امیدوار هستیم که به لطف خدا در آینده [طبق برنامه‌هایی] که [در] نظرمان هست، قدم‌های بلندی در این زمینه برداشته شود. [اما] اینکه خدا چقدر توفیق بدهد تا [برنامه‌ها] صورت عمل بپوشند [معلوم نیست].

ادامهٔ بحث درباره توجه دین به تکامل دنیوی و اخروی انسان

به‌طور کلّی راجع به آن سؤالی که [دربارهٔ توجهِ دین به رشد دینی و دنیوی انسان] مطرح هست، به‌نحو اجمال باید عرض کنیم که دین اسلام متصدّی پیشرفت ظاهر و مسائل مادّی [انسان] نیست. نه‌تنها دین اسلام، بلکه هیچ دینی از ادیان [متصدّی پیشرفت ظاهری انسان نیست.] دین نیامده که مادّه و ظاهر انسان را پیش ببرد. [بلکه] خداوند خودش آن مقداری [را] که برای پیشرفت [و رشد انسان نیاز] هست، در اختیار بشر و تفکر بشر و تجربهٔ بشری قرار می‌دهد. شما ببینید [انسان‌ها] از زمان خلقت آدم، طرز زندگی و حیات و زیستن‌شان به چه کیفیّت بوده و بعد کم‌کم در طول سالیان سال، رشد کرده و به جلو آمده و به مقتضای نیاز، در صدد رفع حوائج خودشان برآمده و زندگانی خودشان را به جلو برده‌اند.ولی صحبت ما در این است که آیا برای تَکامل [زندگی] بشری، حتماً باید در آسمان خراش‌هایِ [واقع در] نیویورک زندگی کرد؟ یا در اتاقی که [با] خشت [ساده ساخته شده است] هم می‌تواند به آن رشد، ترّقی و تکامل [لازم] بشری برسد؟ در کدامش [می‌تواند این تکامل بشری حاصل شود]؟ یعنی تکامل و ارتقاء بشری را ما حتماً باید در مظاهر [دنیوی] ببینیم؟ اینکه تکامل بشری نیست! این تکاملِ سنگ و آجر است و ارتباطی به بشر ندارد.

نقد معماری‌محوری در تعریف تمدن اسلامی

مدّتی پیش، از همین متکلمینِ غیرمعمّم [که] ازسخنرانان [نیز] بودند، کتابی نوشته بود به‌نام *تمدّن اسلامی‌در قبال تمدّن مسیحیّ*. [او] در این کتاب، ثابت کرده بود که بناهایی که در این ممالک اسلامی ساخته شده [است]، دارای فلان عظمت و فلان دقت و دارای [فلان] قدر مخارج و [فلان] نوع تبحّر و هنرمندی و ظرافت کاری [است]؛ که مثلاً در جاهای دیگری چنین بناهایی یافت نمی‌شود. [او] اسم این [بناها] را **«هنر و تمدّن اسلامی»** گذاشته بود. این تمدّن شده بود تمدّن اسلام! خب [باید به او گفت] در قبالش کلیساها، کِنِشت‌ها، معابد و آتشکده‌های مسیحیّت و یهودیّت هم می‌آیند و قد علَم می‌کنند و [آن‌ها هم] اسم [این بناها] را تمدّن می‌گذارند.وقتی که ما بیاییم اسم تمدّن اسلامی را روی ساختمان‌های کذایی، روی قصر الحمراءِ اسپانیا، روی مسجد قُرطُبه که الآن به آن «کُردوبا» می‌گویند، [یا] روی مسجدالحرام یا [روی] آن ساختمان مسجد مدینه و اینها بگذاریم، آنها هم در مقابل می‌آیند مسائل دیگری را مطرح می‌کنند و می‌گویند: «اگرشما یک‌چنین [مکان‌هایی دارید] و اگر قرار بر این است که تمدّن،

به ظرافت‌کاری در سنگ و گچ و آجر و نقش و نگار باشد، خب ما هم مجسّمهٔ مسیح و کلیسای سنْت‌پیتر[۱] یا کلیسای کلن[۲] یا کلیسای برلین[۳] یا فرض کنید که کاخ‌ها و کلیساهای بیزانْس[۴] و امثال ذلک را مطرح می‌کنیم و به رخ شما می‌کشانیم و معلوم نیست که از شما عقب [باشیم].»

الآن در آفریقا، در ساحل عاج، در مرکز [آن کشور] در شهری که اسمش را [الآن]فراموش کرده‌ام[۵]، یک کلیسایی درست کرده‌اند [که] حدود ۴۲۰ کیلومتر از دریا فاصله دارد. می‌گویند که رئیس جمهور سابق [ساحل عاج، این] کلیسا [را] از پول [شخصی] خودش ساخته [است]. حالا دیگر والله أعلم. و گفته [است که] می‌خواهم [این کلیسا] از نقطه‌نظر ارتفاع و مساحت، [از] کلیسای سنت‌پیتر ایتالیا، روم و واتیکان و این‌ها، بزرگ‌تر باشد. خب ما آن کلیسای واتیکان را رفتیم و [و از نزدیک] دیدیم؛ آن نقش و نگار و تشکیلات آن را دیدیم. آن کلیسای وسط آفریقا که ما رفتیم، گفتند: «چهارده متر از کلیسای واتیکان بزرگ‌تر است و [به‌یک معنا] روی دست آن است!» این [شخص روایت کننده هم بسیار] خوشحال و مسرور [بود] که [کلیسایی که ساخته‌اند] روی‌دست آن مرکز عبادت و مرکز [واقع در] ایتالیاست. آنجا هم یک لوحی [وجود داشت] که به دو زبان فرانسه و انگلیسی نوشته شده [بود و توضیح داده بود] که این [کلیسا] نمی‌دانم طبق چه [معماریِ خاصی یا طبق چه آیینِ خاصی] بوده است. البتّه [در یک] فیلمی، کیفیّت ساختن آن [کلیسا] را به ما نشان دادند. یک [بنای] عظیمی، یک [بنای] عظیمی [بود و] یک صلیبی [نیز] در آنجا گذاشته‌اند که آن صلیب تقریباً چندمتر است که همه از طلای خالص [است که] بالا و جلوی محل [عبادتشان] گذاشته‌اند. تقریباً سه ساعت طول کشید تا اینکه ما این کلیسا را گشتیم و به زوایا و خصوصیات آن رفتیم و [آگاه شدیم].

[کلیسابا] چوب‌هایی [بسیار خاص و] کذایی که از خود جنگل‌های آنجا [تهیه شده است، ساخته شده است.] از نقطه‌نظر استحکام، آن‌قدر بالست [که] متّه در آن چوب‌ها می‌شکند. مجسمّه‌هایی درست می‌کنند [که بسیار عجیب است.] چوب‌هایی [بود بسیار] خاص [که] بسیار گران [نیز هستند]. این چوب‌ها را برده‌اند [به] فرانسه و در آنجا تراش داده و تبدیل به تختِ کذا کرده‌اند و نمی‌دانم صندلی‌هایش

---

[۱] .کلیسای قدیمی سنت پیتر (انگلیسی: Old St. Peter's Basilica) ساختمانی بود که از قرن ۴ تا ۱۶ برپا بود، جایی که سنت جدید در آن قرار داشت. کلیسای پیتر (□ קליסאי סן פיטרו) امروز در شهر واتیکان (वातिकान) برپاست. ساخت کلیسایی که بر روی سایت تاریخی سیرک نرون ساخته شده‌است، در زمان کنستانتین بزرگ آغاز شد. نام «کلیسای قدیمی سنت پیتر» از زمان ساخت کلیسای فعلی، برای تشخیص این دو بنا استفاده شده‌است. (محقق)

[۲] .کلیسای جامع کلن (آلمانی: Kölner Dom، نام رسمی: Hohe Domkirche St. Peter und Maria) در کلن، با ۱۵۷ متر بلندی، دومین کلیسای بلند در کشور آلمان و سومین در کل جهان محسوب می‌شود. این بنا در سال ۱۹۹۶ (میلادی) در رده میراث جهانی یونسکو قرار گرفته‌است. این کلیسا در قرن ۱۳ مادر و بزرگ‌ترین کلیسای آلمان به‌شمار می‌آمد. (محقق)

[۳] . کلیسای جامع برلین یک کلیسای جامع در برلین، آلمان است. این کلیسا در سال ۱۴۶۵ میلادی بنیان‌گذاری شده و در چند دوره همچون ۱۷۵۰، ۱۹۰۵ و ۱۹۹۰ تجدید بنا و مرمت شده که در هر تعمیر نوع معماری آن تغییر پیدا کرده‌است، در تجدید بنا این کلیسا در سال ۱۹۰۵ از معماری نئورونسانس استفاده شده‌است. از اشخاص معروفی که در این مکان دفن شده‌اند می‌توان به یوآخیم سوم، فریدریش، فریدریش یکم، فریدریش ویلهلم دوم اشاره کرد. (محقق)

[۴] .معماری روم شرقی یا بیزانس به معماری‌ای گفته می‌شود که از سال ۳۳۰ تا ۱۴۵۳میلادی در محدوده امپراتوری روم شرقی ساخته شده‌اند گفته می‌شود. بناهای دوره بیزانس به علت وجود ملت‌های مختلف که تابع امپراتوری روم شرقی بودند و طولانی بودن دوران حاکمیت بیزانس، از تنوع و تعدد فراوانی برخوردارند و بناها به نسبت امکانات محلی دارای مصالحی متفاوت می‌باشند. به عنوان مثال در شمال غربی ایتالیا از آجر در شهرهای ساحلی روی زمین‌های صخره‌ای، در سوریه و فلسطین و ترکیه از سنگ بیشتر استفاده شد. (محقق)

[۵] .اسم آن شهر یاموسوکرو است که کمی جلوتر حضرت استاد رحمه الله علیه به‌یادشان می‌آید.

را چه‌کار کرده‌اند! [به‌هر حال] ظرافت‌هایی [که] من در این چوب‌ها می‌دیدم، در یکی از این [مکان‌های] اسلامی مشاهده نکرده‌ام؛ [اصلاً] مشاهده نکرده‌ام! و بعد هم افتخارشان این [است] که [این کلیسا] چهارده متر از نظر مساحت، از آن کلیسای روم و واتیکان و این‌ها بیشتر است و از نظر ارتفاع هم شش یا هشت متر از آنجا بالاتر است!

یعنی واقعاً این شد تمدن؟! حالا شما آمدید بر سنگ و گچ اضافه کردید؟! چه‌کار کردید؟! هان؟! [هیچ‌کاری! فقط] وقتی داشتی بتن می‌ریختی، به جای این که این بتن را ۶۲ متر بگیری که مال سن‌پیتر است، برداشتی ۶۸ متر گرفتی! خب [این] چه تمدنی شد؟! [اگر تمدن همین است] این‌جا باید بگوییم جرثقیل [از همه] متمدن‌تر شده است! [یا] نمی‌دانم، بتن در اینجا [از همه] متمدن‌تر شده است! [یا] عملهٔ آنجا [که] پدرشان زیر آن آفتابِ کذایِ وسط یاموسوکرو ـ اسم شهر یادم آمد _ درآمده [از همه متمدن‌تر شده است!]

[شهر یاموسوکرو] از ابیجان که پایتخت ساحل‌عاج است، تقریباً دویست کیلومتر بالاتر است [که مردم] می‌آیند برای [دیدن آن کلیسا]. ما هم که رفتیم آنجا، از آمریکا و این‌طرف و آن‌طرف آمده بودند برای دیدن این [کلیسا. آمده بودند تا] بروند ببینند اینکه می‌گویند [کلیسای آنجا] چهارده‌متر بیشتر بتن از [کلیسای واتیکان دارد چگونه است!] اینکه دیگر پُز دادن ندارد! اینکه دیگر افتخار ندارد که حالا مثلاً [فلان کلیسا چهارده‌متر از فلان کلیسا بیشتر باشد]!

تطبیق بناهای فاخر مسیحیت به بناهای فاخر اسلامی

ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم همین افتخارهای [ظاهری در مسیحیت] در میان ما [مسلمانان] هم هست. همین افتخار در میان ما [نیز] هست. گنبد می‌سازیم، بعد افتخار می‌کنیم که «این گنبدی [که] مال این مسجد یا مدرسه است، از فلان گنبدی که در آنجا هست، این‌قدر بزرگ‌تر است!» [و بعد در] همه جا هم نقل می‌کنیم!

خب این [گنبد] با آن کلیسایی که آن بیچاره ساخت، چه فرقی کرد؟! [هیچ فرقی!] این‌که هر دو یکی شد! یک منطق شد! [افتخارِ] هر دو [به] بتن و سنگ و آهن و میلگرد و اینها برمی‌گردد! اینکه ما بیاییم و این [بنا و گنبد] را به عنوان افتخار اسلام بشماریم، چه فرقی [با آن مسیحی] کرد؟!

و من وقتی که دو سال پیش با بعضی از رفقا رفته بودیم، نگاه [که] می‌کردم می‌دیدم واقعاً ما در آثار اسلامی یک چنین [بناهایی] نداریم. بی‌خود می‌گویند [که ما از مسیحی‌ها در کیفیت ساخت بناها بالاتریم!] مسیحی‌ها [خیلی] بالاتر هستند! اگر به افتخار است، آنها روی دست ما هستند! مسائلشان، ریزه کاری‌هایشان، دقّت کاری‌هایشان [از ما مسلمانان بسیار بالاتر است].

نقد تجمّل‌گرایی در ساختن حرم امام رضا

چندی پیش، [تقریباً] دو سه سال پیش بود یک وقت دیدم یک نفر از همین [کارکنان] آستان امام رضا علیه‌السلام [نقل می‌کرد که یک قسمتی از حرم را] - نمی‌دانم [دقیقاً] چه چیزی از آن را، [چون] من خودم نرفتم ببینم - گرفته‌اند درست کرده‌اند، اضافه کرده‌اند. خب درست کردن، اضافه کردن، رفاهِ حال زائر ایجاد کردن، همهٔ اینها را بنده قبول دارم؛ باید باشد؛ [حتی] بیش از این [چیزی که هست] باید باشد و خیلی بیش از این هم باید باشد، که نیست! خیلی باید بیش از این باشد. خیلی بیش از اینها استعداد و قابلیت دارد؛ همهٔ اینها باید باشد. امّا [مسئله این است:] تعریفی که [از این درست کردن‌ها] شد، چه بود؟ تعریف این بود _ و ما [هم] اینها را مشاهده می‌کردیم ـ که این کارکنان، این مهندسین و معماران، سانت‌به‌سانت دارند به این بنا اضافه می‌کنند و سانت‌به‌سانت جلو می‌روند! برای چه؟! چه کسی گفته [است؟!] امام رضا گفته [است؟!] چه پولی دارد اینجا خرج می‌شود؟! چرا؟! چه کسی می‌آید نگاه کند ببیند که آن ظرافت و ریزه‌کاری‌ها که الآن دارد [انجام می‌گیرد، چیست؟!] خب الان این که [آستان امام رضا] دارد [این کارها را] انجام می‌دهد، [حتما] پول خرج می‌کند؛ دارد پول می‌دهد. طرف [رایگان و] برای رضای خدا که بلند نمی‌شود بیاید این کارها را بکند! آقا! هیچ‌کس برای رضای خدا

کار نمی‌کند! خاطرِ همه جمع! پول دارد می‌گیرد. [البته] عیب ندارد [که پول] بگیرد، بالاخره حالا کارهای دیگر نکنند بیایند این کار را بکنند [حق دارند پول دریافت کنند]. بسیار خوب، ولی صحبت در این است: این پولی که دارد خرج می‌شود، این قوّه که دارد صرف می‌شود، این نیرویی که در اینجا به کار برده می‌شود، به چه درد می‌خورد؟! به چه درد امام رضا و ما می‌خورد؟! صحبت این است. [صحبت این است که] این ظرافت‌ها به چه درد من می‌خورد؟! مگر همین [بنای ساده] چه ایرادی دارد؟! اینکه این سنگ صافی که الآن مشاهده می‌کنید، این سنگ را بردارند این‌جوری و [آن] جوری کنند [یا به‌جایش] یک سنگِ قشنگ [و] زیبا بیاورند [چه فرقی می‌کند]؟! چقدر این خرج کردن‌ها [ثواب] نمازی را که من در آنجا می‌خوانم بالا می‌برد [و بیشتر می‌کند]؟! چقدر این مخارج بر توجّه زوّار نسبت به [امام] دارد اضافه می‌کند؟! چقدر؟!

نقد تجمل‌گراییِ موجود در شهر مکه

الآن آمده‌اند پشت کعبه چندتا هتل ساخته‌اند. نمی‌دانم عکس‌های آن را دیده‌اید [یا نه؟] یا رفقایی که رفته‌اند [دیده‌اند یا نه؟] یک برج ساخته‌اند رفته [تا] به کجا! یک ساعت آن بالا [درست کرده‌اند که] هرجای مکّه بایستی آن ساعت را می‌بینی که مثلاً اطراف و بالای آن را فلان [مدل ساخته‌اند]. به اعتقاد من، قطعاً دست صهیونیست در ساختن این برج دخالت داشته است. شما الآن [وقتی] وارد مسجدالحرام می‌شوید، به جای اینکه چشمتان به کعبه بیفتد، به این [ساعت] دارد می‌افتد! کعبه جای این حرف‌هاست؟! یعنی وقتی که زائر می‌خواهد برود در اینجا و زیارت کند، باید در مسجدالحرام برج و ساعت ببیند؟! هر دفعه که ما آمدیم طواف کنیم، چشممان به قیافهٔ نحس این دارالعمارهٔ کذایی افتاد! خب [معلوم است که] آن توجه به کعبه دیگر [از بین] می‌رود! آن لحاظ [معنویِ] کعبه دیگر از بین می‌رود! هر کسی را [که] نگاه می‌کردی، می‌گفت: «آن برج را ببین!» بابا داری طواف می‌کنی! چشمت را بینداز پایین! داری طواف می‌کنی! به جای اینکه چشمت به آن بیت باشد که «النّظرُ إلی الکعبةِ عبادةٌ؛ **نظر به کعبه عبادت است**»، [چشمت به آن ساعت است!]

مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند: «بنشینید فقط به کعبه نگاه کنید! این‌قدر شعر و ور به همدیگر نگویید [که] این رفت و [آن] آمد! بنشینید به کعبه نگاه کنید! [اگر] می‌توانید بلند شوید بروید طواف کنید. هر چقدر توان دارید و می‌توانید، طواف کنید. دو رکعت نماز بخوانید. ثواب طواف خود را [هدیه کنید به رسول الله]» می‌گویند: «آقا، به چه نیت طواف کنیم؟» [ایشان پاسخ می‌دادند:] «به نیت رسول‌الله! ثواب طوافتان را بدهید به پیغمبر! طواف دوّم [برای] رسول‌الله، طواف صدم [برای] رسول‌الله، همه [برای] رسول‌الله! هرچه دارید بدهید به رسول‌الله! برای خودتان هیچ باقی نگذارید! یک هم باقی نگذارید! صفر صفر صفر!» درست شد؟! [اگر] نمی‌توانیم [طواف کنیم،] بگیریم یک گوشه‌ای بنشینیم؛ [در] مستجار یا جلوی حجر اسماعیل [یا] مقابل رکن یمانی [یا] مقابل باب کعبه بنشینیم [یا] این طرف بنشینید نگاه کنید به کعبه و [بعد] اثرات آن را ببینید.

این چه اثراتی [دارد که به آن برج نگاه کنید؟!] یک برج زهرمار [که] رفته تا [آن] بالا! آخر این چیست؟! این [برج] را آنجا درست کرده‌اند که کعبه را بشکنند! این کعبه را بشکنند! اثر این کعبه را از بین ببرند. بعد هم شنیدم مثل اینکه [از] علائم آخرالزّمان هم یک چنین چیزی است که اثر [کعبه] را ازبین ببرند! حاجی وقتی که دارد دور کعبه طواف می‌کند، به جای اینکه توجه [به کعبه] داشته باشد، چشمش به آن [برج] است؛ نه چشمش به این [کعبه!] آن‌وقت، دیگر این [طواف] اثر ندارد! این [طواف] دیگر در آن [فرد] تأثیر ایجاد نمی‌کند، نفوذ نمی‌کند، نفوذ نمی‌کند. خب [این برج] خیلی بلند است! مگر [ساختمان] بلند درست کردن، هنر است؟! در دوبی هم یک برج درست کرده‌اند، چند برابر این [برجِ مکه است!] حالا مگر [این] هنر است؟! جرثقیل آمده روی هم رفته هی بتن بتن برده بالا یک چیزی سیخ [مانند] رفته [آن] بالا! کجای این [کار] هنر شد؟! کجای این [کار] تمدن [اسلامی] است؟! کجای این [کار]، ارتقاء و تکامل بشری است؟! این که تکامل بتن و میلگرد بود! تکامل بشری کجا

رفت؟! اینجاست که ما به این نکته می‌رسیم که میزان حیات [دنیویِ] بشر، تا آنجایی باید باشد که در راه رسیدن به تکامل روحی، مانع ایجاد نکند. خب حالا دارد مانع ایجاد می‌کند [پس نمی‌توان به آن، تکامل بشری گفت]!

هنر واقعی تمدن اسلامی در چیست؟

تکامل بشری و هنر اسلام این است که آن عربی را که با آن فرهنگ و با آن روش منحطّ جاهلی [بزرگ شده بود، متمدن و متکامل کرد. عرب جاهلی] که: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ﴾[1]وقتی که به یکی می‌گفتند زنت دختر زاییده، یک‌مرتبه اخم‌ها در هم می‌رفت، رنگش سیاه می‌شد، حالت غیظ و غضب او را فرا می‌گرفت!» [و می‌گفت:] «این چه مصیبتی بود که بر سر من آمد؟!» ﴿مُسۡوَدّٗا﴾ [یعنی رنگ چهره‌اش] سیاه [می‌شد!].

﴿يَتَوَارَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓۚ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِۗ﴾؛بلند شود از دست این ننگِ [دختردار شدن] فرار کند! [آیا آن دختر را با خواری نگه دارد یا به زور، زنده به گورش کند]» تا اینکه مردم می‌بینند هی بگویند: «خب مثل اینکه دختر زاییده‌ای! مثل اینکه دختر زاییده‌ای! حالا بالاخره شده دیگر!» از خجالتِ برخورد با مردم، سر به بیابان بگذارد! که چه؟ که دختر زاییده [است]!

﴿أَم يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِ﴾؛[2] [یا] آن [دختر] را [زنده] در خاک بکند!» عجب قساوتی می‌خواهد! عجب قساوتی می‌خواهد! عجیب! واقعاً عجیب بوده [است]!

من چند روز پیش (روز نیمۀشعبان) عرض کردم که

از خیلی وقت پیش (زمان شاه) یادم مانده و شاید هم این مطلب را اینجا نگفته باشم و جای دیگری گفته باشم اینکه مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند که در زمان عمر، یک زنی را نزد عمر آوردند و گفتند که ایشان خلاف کرده است! زن می‌گوید: «بابا من شوهر دارم! چرا به من تهمت می‌زنید؟! چرا من [را متهم] می‌کنید؟!» عمر از شوهرش می‌پرسد که «تو در این مورد چه می‌گویی؟» شوهرش می‌گوید: "نه! [چنین چیزی] نبوده و این طور نبوده!"

[با این حال، عمر] می‌گوید: «ببریدش سنگسارش کنید! سنگسارش کنید!»

خب آقا این که نمی‌شود [کسی را به همین راحتی متهم و سنگسار کرد]. هزار راه و هزار [دلیل نیاز دارد!] حالا این [زن] را دارند می‌آورند [تا سنگسارش کنند] و [این زن] هی داره می‌گوید: «مردم! آخر چرا [این کار را] می‌کنید؟ آخر من که [چنین کاری] نکرده‌ام!» [با این حال] این [زن] را بردند و سنگسار کردند! یعنی یکی از جنایات عمر در طول خلافتش این قضیّه است؛ که یک زن بی‌گناه، بی‌گناهِ بی‌گناه و بریء را می‌برند و سنگسار می‌کنند! به چه جرمی؟ به جرمی مرتکب نشده بود!

مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌گفتند: «وقتی من داشتم این قضیّه را می‌خواندم و می‌نوشتم، خیلی منقلب شدم! خیلی منقلب شدم! و تا دو ساعت، دیگر نتوانستم چیزی بنویسم! تا دو ساعت، همین‌طور اشک از چشمان من آمد و من نتوانستم [به نوشتن ادامه بدهم].» معنای حرفشان این است که خودم را در آنجا قرار دادم و خودم را در آن [صحنه] و آنجا فرض کردم. خب شما حالا توجّه کنید [و] ببینید که یک نفر می‌آید و دختر چهار سالۀ خودش را برمی‌دارد [و] زنده به گور می‌کند! اصلاً چطور می‌شود این [را] تصوّر کرد؟! یعنی شما [اصلا] می‌توانید حتی اسم حیوان [را] روی این شخص بگذارید؟! حیوان کجا این کار را می‌کند آقا؟! حیوان در قبال بچه‌اش دفاع می‌کند؛ شیر، پلنگ و گرگ

---

[1] سوره النحل (۱۶) آیه (۵۸)

[2] سوره النحل (۱۶) آیه (۵۹)

و اینها در قبال [دشمنشان از] بچه‌های خود دفاع می‌کنند؛ حمله می‌کنند و خودشان را [برای نجات فرزندشان] به هلاکت می‌اندازند. اسم حیوان [هم برای این افراد زیاد است!]

[حالا شما ببینید] اسلام می‌آید این [انسانِ] پایین‌تر، دنی‌تر و وحشتی‌تر از حیوان را به جایی می‌رساند که مورد غبطهٔ ملائک می‌شود! این می‌شود تمدن اسلام! تمدن اسلام این است که می‌آید با روش، برنامه و سیروحرکت [واقعی و درست] نه با شعار، نه با دستورالعمل‌های فتوکپی و زیراکسی [بلکه] با برنامه، دستور و مراقبه از او یک انسانی می‌سازد که موجب غبطهٔ ملائک شود! این، هنر اسلام است! هنر اولیاء دین این است!

مصائب انسان معاصر

[باید دانست هر] آنچه که برای بقای بشر [لازم] است، [همان] در دسترس بشر قرار می‌گیرد و از نظر سیروسلوک تفاوتی نمی‌کند. [این در حالی است که] ما هی آمده‌ایم بر خودمان [امور ظاهری را] اضافه کرده‌ایم، هی آمده‌ایم بر دردسرهای [خودمان] اضافه کرده‌ایم، هی آمده‌ایم تمدن [ظاهری] را بالا برده‌ایم، هی آمده‌ایم سطح علوم [ظاهری] را بالا برده‌ایم و بعد خودمان در تبعات و گرفتاری‌هایی که خود همین بالابردن‌ها پیش آورده مانده‌ایم! و [اکنون] به دنبال درمان و چاره [هستیم]. التفات کردید؟!

[این] تمدن امروزِ بشر، از کجا به صلاح ما بوده و به رشد ما کمک کرده است؟! از کجا؟! هر [نوع] اکتشافی که در این تمدن [امروزی] صورت گرفته، یک [نوع] جنبهٔ ضد بشری [هم] برای آن در نظر گرفته شده است. [چون فقط به امور ظاهری در این تمدن توجه شده است.]

بنده یک مقاله‌ای را می‌خواندم که در آن نوشته بود: «الآن درخارج هر اختراعی [که] شود اوّل دولت‌ها دنبال این هستند که [ببینند] برای قدرت خود و کوبیدن دشمن، چگونه [می‌توانند] از این [اختراع] استفاده کنند.» حالا آن [نویسندهٔ مقاله] می‌گفت در آمریکا این‌طور است [ولی واقعیت این است که] در همه‌جا همین‌طور است؛ همه‌جا، همه‌جای دنیا همین است؛ فقط اسم آن [آمریکا] بد دررفته است. [دولت‌ها] به فکر این نیستند که [ببینند آن تکنولوژی] به [کدام] درد بشر می‌خورد! اول آن جنبهٔ منفی و بار منفی در نظرشان می‌آید بعد [از] آن می‌روند سراغ اینکه [به‌عنوان مثال] این [بمب] اتمی که کشف کرده‌ایم آیا در مسائل صلح‌آمیز [هم] می‌تواند مفید باشد یا خیر؟! اوّل روی [این فکر می‌کنند که] پدر مردم را در بیاوریم! بمب بسازیم!

مگر انیشتین در آخر عمرش، در همان صدمین سالی که [برایش] در آمریکا تولد گرفته بودند نگفت که: «دارم با این عقده و با این نگرانی از این دنیا می‌روم که آنچه را که من برای اصلاح و صلاح بشری به آن رسیده بودم، با چشم خود دیدم که صدها هزار نفر را به خاک و خون کشید!» این [هم حرف] جناب آقای مخترع و مکتشف ما.

فناوری بدون تهذیب، خطری برای بشریت

با توجّه به این که انسانِ [امروزی حریص و خطرناک] هست، با توجّه به این [کثرت] سلائقی که همهٔ [انسان‌ها] دارند و [هیچ‌کس] هم از این قضیه مستثنی نیستند. همهٔ ما دیدیم آنچه را که باید ببینیم! همه دیدیم! دیگر جای انکار نیست! همه دیدیم که تغییر لباس، فرقی در عملکرد [انسان‌ها] ایجاد نمی‌کند! همه دیدیم که تغییر در ظاهر [و] تصرّفات، تفاوتی [در ذات و روحیه انسان‌ها] ایجاد نمی‌کند! همه دیدیم آنچه را که به دیگران [نسبت می‌دادیم،] به مراتب [بیشتر از آن‌ها] بر خود ما بار خواهد شد! همه دیدیم [مصداق این سخن را] که بزرگان فرموده‌اند: «تا انسان دستش به دست ولیّ خدا نباشد و از نفْس نگذشته باشد، هر کاری انجام بدهد، جز گرفتاری و از بین‌بردن استعدادها نتیجه‌ای نخواهد داشت!» همه صحّت این مسائل را دیدیم و دیدیم و دیدیم!

حال سؤال من این است که اگر قرار بر این باشد که اسلام خودش به دست خودش، آلت‌ها [و تکنولوژی را که] برای ترقّی دنیاست، به دست ما بدهد، آن وقت چه خواهد شد؟! هنوز که خودش را کنار کشیده و ما [خودمان] داریم [آلات را] درست می‌کنیم! [با این حال،] پدر دنیا درآمده! حالا اگر

قرار [بر این] باشد [که اسلام خودش] رموز و اسرارِ کار را به دست ما بدهند [چه فاجعه‌های هولناکی رخ داده بود!]

الآن چقدر از مسائل [دنیا] برای بشر کشف شده است؟! مسائلی که مربوط به طب، مکانیک و فیزیک [است]، چقدر [برای پیشرفت انسان] کشف شده است؟! حالا اگر قرار [بر این] بود [که] آن چیزهایی را که کشف نشده است،[هم] بیایند در دست بشر قرار [دهند، چه می‌شد؟!] کاهْدود راه می‌انداخت! کاهْدود! مگر دیگر کسی می‌توانست جلوی این آدم‌ها را بگیرد؟!

یک وقتی همهٔ زمانه و همهٔ دولت‌ها و همهٔ حُکّام سلمان فارسی می‌شوند، آنجا حرفی نیست. اگر حاکمِ [بر] دولت و مملکت، سلمان شود، ما مسئله و مشکلی نداریم؛ اگر حاکمِ یک مملکت مرحوم علاّمه طهرانی شود، آنجا مشکلی وجود ندارد؛ اگر مرحوم قاضی [طباطبایی] شود، آنجا مشکلی وجود ندارد؛ ولی مگر هست؟! شما بروید دوتا علاّمه طهرانی بیاورید [و] به من نشان بدهید، دوتا علامه طباطبایی بیاورید [و] به من نشان بدهید! [نشان] بدهید دیگر! ما الآن روز چندشنبه هستیم؟ روز پنجشنبه. چندم شعبانِ ۱۴۳۲ [هستیم؟]] بلند شوید بروید [پیدا کنید و به من] نشان بدهید دیگر! افراد [و آقایان] همه هستند دیگر! بیاورید ببینیم، بالأخره ما هم ببینیم! ما هم یک آدمِ از نفس گذشته را بیاییم ببینیم. ما هم یک آدمِ از سلیقه‌های شخصی عبورکرده را بیاییم ببینیم؛ [فردی که] از سلیقه‌های شخصی عبور کرده، از منافع شخصی رد شده، از نفس و نفسانیّات طی کرده، پا روی انانیّت‌ها گذاشته! خب بیاورید ببینیم! خب بیاورید ما هم تماشا کنیم! ما هم بالاخره جزو همین بشریت [هستیم]، ما هم جزو همین زمین و همین ابعاد زمین هستیم. اینها که مدعی هستند از نفس گذشته‌اند، بیایند خودشان را نشان بدهند، دستشان را ببوسیم، سرشان را ببوسیم، تعظیم کنیم، تکریم کنیم، تبریک بگوییم! آخر با خنده و تبسّم که کار پیش نمی‌رود عزیز من! عبور از نفس، سالیان سال کار می‌برد؛ دُمشتر به زمین می‌رسد! مگر هر کسی می‌تواند بگوید من از نفس [و] مسائل شخصی‌ام گذشته‌ام! مگر آدم [به این راحتی] می‌تواند بگوید؟!

حد مطلوب طلب دنیا از نگاه ادیان الهی

ادیان الهی آمده‌اند تا شرایط رفاه انسان را برای رسیدن به تعالی روحی فراهم کنند. این ادیان، ادیان الهی هستند. مگر آن رفاه حتماً باید در آسمان‌خراش‌ها و برج‌های کذا تأمین شود؟! آن‌ها بجای تأمین کردن [نیازهای انسان]، بدتر دردسر، فکر وخیال و هزارگونه دغدغه می‌آورند. دیگر خلوص و ذهنِ خالی و صاف در نماز باقی نمی‌گذارند!

مشکل ما و مشکل ادیان الهی در نپرداختن به مسائل دنیا دو [امر] است:

اوّل: اینکه مسائل دنیا در حدی مطلوب است که خود آن مسائل و ترقیّات دنیا موجب دغدغهٔ خاطر [انسان] نشود و [حال آنکه] ما عکس آن را داریم می‌بینیم.

دوّم: مصالح دنیوی در جایی مطلوب است که افرادی که متصدّی این امور هستند، افرادی باشند که بر طبق ضوابط انسانی و مبانی انسانی عمل کنند. چند نفر بر طبق ضوابط [انسانی] است؟! چند نفر؟ چند نفر بر طبق ضوابط [انسانی] دارند عمل می‌کنند؟!

بیان نمونه‌هایی چند از استفادهٔ ناصحیح از فناوری

این بمب‌هایی که در هیروشیما و ناکازاکی انداختند، آیا لازم بود [انداخته شوند؟!] اصلاً لازم نبود! [انداختن این بمب‌ها] فقط به خاطر این بود که بگویند: «آمریکا جنگ را برد!» [در حالیکه] تا چهار روز دیگر قرار بود ژاپن تسلیم شود و قرارداد امضا کند! آمدند بمب انداختند [تا] بگویند: «ما [کار را] تمام کردیم! ما همین هستیم! بقیه حواسشان باشد!»

پس [این ابزار] در چه مسیری صرف شد؟ در مسیر انانیّت! [در مسیر] «من»! من باید مطرح بشوم! دنیا باید بداند که ما و کشورِما، کشوری است [که] دارای این خصوصیّات [است] و همه حساب کار دستشان باشد! [ما] می‌آییم [بمب] می‌اندازیم و سیصد هزار نفر را جزغاله می‌کنیم! جزغاله می‌کنیم

و گکِمان هم نمی‌گزد! موشک می‌زنیم به هواپیما [و آن] را در فضا منفجر می‌کنیم! ۲۵۰ نفر را [به راحتی] تکّه‌تکّه می‌کنیم! بچه، بزرگ، پیر و جوان، برای اینکه [ثابت کنیم] ما این هستیم! روی حرف ما، [حرفی] نباید باشد! غیر از این است؟! همه همین هستیم! نه اینکه تصوّر کنید که [فقط] یک گروه [این‌طور است،] نه! عرض کردم همه [همین‌طور هستیم]! همه نفْس داریم و بغل هر کدام از ما [یک] شیطان ایستاده است! ایستاده! بی‌برو برگرد؛ بروبرگرد هم ندارد! نشان هم داده‌ایم؛ به همه نشان داده‌ایم؛ منتها [هر کس، به یک شکلی]آن [فرد] به آن شکل، [آن فرد] به آن شکلِ [دیگر].

صدّامی بلند می‌شود، می‌آید این‌طرف و آن‌طرف بمب و موشک می‌زند. این موشکی که بلند می‌شود بر فلان منطقه دزفول و غیردزفول [فرود می‌آید، به خاطر همین انانیّت نفس است!]

بنده یک وقتی در طهران بودم؛ در میدان توپخانه، در همان زمان [جنگ]؛ وقتی که شش موشک با هم آمد [و به] طهران [اصابت کرد]، من صحنهٔ [اصابت] موشک را با چشم خودم دیدم! اصلاً یک قیامتی به‌پا شده بود! حالا پنجاه‌متر آن طرف‌تر از ما خورد و به ما نخورد.آمبولانس‌ها و جنازه‌ها [را می دیدید، قیامتی شده بود] آن کسی که این دکمه را می‌زند و این موشک می‌رود [و اصابت می‌کند]، می‌داند که این موشک دارد بر سر مردم می خورَد ، ولی [با این حال باز] می‌زند! [و] می‌گوید: «می‌زنیم! باکی هم نداریم [که مردم کشته می‌شوند!] بگذار مردم بمیرند! بگذار مردم تکّه‌تکّه شوند! [فقط] ما [سر پا] باشیم!» [این را] صدّام می‌گوید ها! می‌گوید: «[فقط] حکومت ما [سر پا] باشد، بگذار مردم بمیرند!» بابا این موشکی که داری [به مردم بی‌گناه] می‌زنی آنها که نمی‌جنگند! [رزمندگان] دارند در جبهه می‌جنگند، آن بچه‌ای که الآن در کوچه دارد راه می‌رود، چه گناهی کرده که تو داری موشک را بر سر او می‌زنی؟! آن زنی که در خانه است، چه گناهی کرده که داری الان بر سر او [موشک] می‌زنی؟! ولی انسانیت اینها همین است. این [بود بیانی از] مسئله!

خب با توجّه به این قضیّه، چطور ممکن است ادیان الهی بیایند و استعدادها و رموز و اسرار امور دنیوی را در اختیار این [نوع] بشر قرار بدهند؟ [در اختیار] این بشر! این بشری که هنوز چیزی گیرش نیامده، دارد همدیگر را تکّه‌تکّه می‌کند! حالا اگر فردا اسرار [و رموز ابزار آلات مادّی] در اختیار این [بشر] قرار بگیرد [چه خواهد کرد]؟! کاٰدود راه می‌اندازد! می‌گویند: «بی‌خود نبود خدا به خر شاخ نداد!»

گربهٔ مسکین اگر پر داشتی *** تخم گنجشک از زمین برداشتی
آن دو شاخِ گاو اگر خر داشتی *** آدمی‌را بر زمین نگذاشتی!

خدا به گاو شاخ می‌دهد، اما به خر چیزی نمی‌دهد. گنجشک را می‌گذارد بپرد گربه را هم می‌گوید هر وقت گیرت آمد و بچه‌گنجشکی دیدی برو بگیر! نه اینکه تو هم در آسمان پرواز کنی [و] هرچه گنجشک است همه را صید کنی! [اگر این‌طور باشد که] نسلش را برمی‌اندازد! هر چیز [باید] به جای خودش محفوظ [باشد]. این هم یک مطلب [دیگر] برای این قضیّه.

رهنمودهای معیشتی و بهداشتی اهل‌بیت به اندازهٔ ضرورت

مطلب دیگر این است که ائمّه علیهم السّلام بعضی از مطالب [مانند] خواص داروها و همین‌طور مسائل دیگر را به افراد می‌فرمودند. [مثلا] ما طب النبّی داریم که حضرت [پیامبر] کیفیّت معیشت را به اشخاص می‌فرمودند. [اینکه] چه وقتی بخوابید، چقدر غذا بخورید، چه غذایی بخورید؛ اینها چیزهایی بوده که از دستورات اسلام رسیده. [همچنین] امیرالمؤمنین، امام سجّاد، امام صادق [نیز این نوع مسائل رامی‌فرمودند. چنانکه] طبّ الصّادقی که داریم، طب الرّضایی که داریم یا مطالبی را که امام عسگری فرموده‌اند، اینها [مواردی] هستند که به مقدار لزوم و ضرورت از ناحیهٔ ائمّه علیه السلام بیان می‌شده و بعضی [از امور هم] خب نیازی [به بیان] نبوده؛ [چون] در آن زمان افرادی بودند [که] از نظر بهداشت، از نظر امور زندگی و امور عادی، رفع نیاز [به‌صورت] عادی می‌کردند. و همان‌طوری‌که خدمت شما عرض کردم بنای ادیان الهی بر گذران زندگی به نحوی است که دغدغهٔ فکری انسان را

[نسبت با امور دنیوی] کم کند و آن مقدار که زائد است، بر دغدغه [او] اضافه نکند.

نقد تجمل‌گرایی در مساجد و اماکن مذهبی

الآن ما خیلی از چیزها را می‌آییم خودمان اضافه می‌کنیم. [قبلاً هم] عرض کرده‌ام [اینکه] فرض کنید همین مسجدی که الآن دارند در میان مردم می‌سازند، آیا این مساجد مورد نظر شارع و مورد نظر اسلام است؟! چه کسی گفته مسجد باید گنبد داشته باشد؟! کجا نوشته [شده است]؟! چه کسی گفته مسجد باید مناره داشته باشد؟! تمام اینها خلاف است! منارهٔ بالاتر از سطح دیوار مسجد، خلاف شرع است. مناره‌ای که بر خانه‌های مردم مشرف باشد، خلاف شرع و حرام است! حرام! مؤذن [که] بالای [مناره] می‌رود [تا اذان بگوید] از آن بالا کجا را تماشا می‌کند؟! باغ و کوه را تماشا می‌کند یا زن و بچهٔ مردم را درخانه‌ها نگاه می‌کند؟! این کجایش شرعی است؟! [اگر] فقط [برای این است که] به عنوان یک دکور، یک چیزِ سیخکی [مانندی] بالا برود و هیچ [استفاده‌ای نداشته باشد]، خب دیگر به آن مناره نمی‌گویند! چرا باید پول بی‌خود صرف یک چنین چیزی شود که خلاف شرع است؟! مگر ما در اسلام دستور نداریم بر اینکه مساجد را نباید زینت کرد؟! این کاشی‌کاری‌ها با این مخارج تمام اینها خلاف شرع است که دارد انجام می‌شود. من دیدم بعضی از مساجد در محراب طلاکاری کرده‌اند! در محراب صلیب کشیده‌اند! خب این پول‌ها به جای اینکه صرف فقرا و مستمندان شود و صرف آنهایی [شود] که جهاز برای دخترشان ندارند و پول ندارند پسرشان را زن بدهند، دارد صرف چه می‌شود؟! صرف کاشی! آخر کاشی به [درد] کجای نماز می‌خورد؟!

امام باقر علیه السّلام می‌فرمایند: «وقتی که فرزند من ظهور کند، تمام این مساجد را تخریب می‌کند.» قشنگ بلدوزر می‌گذارد، صاف که شد یک مسجد می‌سازد مثل مسجد مدینه، همانی که پیغمبر ساختند. «عَریشٌ کَعریشِ موسی»[1]؛ [«هیچ سایه‌بانی مانند سایه‌بانِ موسی نیست»] سقف [مسجد] چه [بود؟] شاخهٔ خرما [بود! بعد] یک‌مقدار هم گِل روی آن به احترام مردم می‌کشیم که باران به آنها نخورد! این می‌شود مسجد. آن وقت فرق نماز [در] آن مسجد را می‌فهمی! [می‌فهمی که چه فرقی] با نمازهای دیگر [مساجد] می‌کند. شما که بلند می‌شوید می‌روید در مسجد [فقط تجملات می‌بینید]. مرحوم پدرمان می‌فرمودند: «اگر من قدرت [در] دستم بود این محراب مسجد قائم را با تیشه تخریب می‌کردم [و] می‌ریختم پایین!» با اینکه حالا مسجد قائم خیلی [تجملاتی] هم نبود. الان هم شما بروید نگاه کنید نسبت به مساجد دیگر [خیلی تجملاتی نیست]. آقا، این خرج‌ها [چه لزومی دارد؟!]. چرا این خرج‌ها دارد می‌شود؟! چرا نمی‌روند این را به بدبخت‌ها بدهند؟! چرا نمی‌روند به این مردم [بیچاره و نیازمند] بدهند؟! چرا نمی‌روند به این بیچاره‌ها بدهند؟! به جای اینکه این پول‌ها صرف اینها شود، [صرف تجمل گراییِ دینی می‌شود!] طرف آمده به من می‌گوید: «می‌خواهیم ضریح حضرت ابوالفضل را عوض کنیم!» گفتم: «مگر [ضریح فعلی] چه مشکلی دارد که می‌خواهید عوض کنید؟! چند میلیارد باید پول بدهی ضریح عوض بشود؟! آقا! این چند میلیارد را برو بده به این بدبخت‌هایی [که] در شهرتان هستند، به این کسانی که خانه‌شان رهن بانک است، [به] این کسانی که دویست هزار تومان، پانصد هزار تومان ندارند [تا] دوتا جهاز در حد [ساده] بگیرند! خب بلندشو [پول را] بردار ببر به آنها بده!» [می‌گفت:] «می‌خواهیم ضریح را عوض کنیم!» گفتم: «والله ما این همه زیارت رفتیم، چیزی ندیدیم که ضریح حضرت ابوالفضل بخواهد عوض شود!» چرا عوض شود؟! چرا باید ضریح امام حسین عوض شود؟! برای چه؟! چرا این همه باید پول داده شود؟! امام حسین [از این کار] راضی است؟! آخر برای چه این همه طلا و نقره خرج شود و این همه عوض شود؟! یک ضریح دارد

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ۲۹۵، حدیث ۱.

عریش اطاقی است که با پارچه و یا برگ و أمثال آن درست می‌کنند، مانند آلاچیق‌هایی که در باغستان‌ها و یا زمین‌های زراعتی برای جلوگیری از آفتاب می‌سازند و محلّ عبادت حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام عریش بوده است. این روایت را عیاشی در تفسیر خود ج ۲، ص ۱۱۱ و ص ۱۱۲، و در بحارالأنوار، ج ٦، ص ٦٣٢، و تفسیر برهان، ج ۲، ص ۱٦۲، و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۳۱ آورده‌اند. (به نقل از امام شناسی، ج ۱۰، ص ۳۰۵)

بس است! مگر [ضریح از جایش] کنده شده است [که می‌خواهید عوض کنید؟!] نه آقا! [ضریح سر جایش است و زائران] دارند طواف می‌کنند، زیارت می‌کنند، می‌آیند و می‌روند. [به‌هر حال] این تمدن، تمدن اسلام نیست. این تمدن، تمدن جاهلیت است که ما هی دنبال عوض کردن ضریح باشیم. هی دنبال فرض کنیم [اموری از این دست که تجمل است، باشیم].

بله، وسایل رفاه و وسایل بهداشتیِ زوّار را فراهم کردن، دستشویی درست کردن، توسعه دادن [حرم]، همهٔ اینها خوب و درست است. [این‌ها] باید باشد؛ ما این‌ها را قبول داریم؛ هرچه که مربوط [به] اموری [از قبیل] رفاه زائر، درست کردن تهویه [هوا]، خنک کردن [هوا]، معتدل کردن دما، تأمین کردن اکسیژن فضا، [هست،] همهٔ این‌ها درست است و باید باشد. اینها را قبول داریم [و] در اینها حرفی نیست. بالاتر از اینها [باید باشد]. چرا باید زوّار امام حسین جا [برای ماندن] نداشته باشند؟ [و] بیایند در خیابان بخوابند؟ باید بروند هتل بسازند، بیایند همهٔ اینها را مجّانی اسکان بدهند. مگر امام حسین کم پول دارد؟! مگر امام رضا کم پول دارد؟! باید زوّار امام حسین را مجّانی از اینجا برد [تا] آنجا [کربلا] و بعد برگرداند. نه اینکه پول [سفر] ایشان را سه و چهار برابر گرفت! باید پروازهای طهران به مشهد نسبت به جاهای دیگر نصف قیمت، ربع قیمت، ثلث قیمت باشد. این فرهنگ، فرهنگ اسلام و تشیّع است، نه اینکه حالا چون امام رضا زیاد زوّار دارد، دو برابر از جاهای دیگر [پول] بگیریم و [هزینه بلیط را] بیشترش کنیم! مردم می‌دهند دیگر، حالا که مردم می‌دهند، بگذار بگیریم! باید در مشهد مهمانسراهایی درست کرد و این زوّار امام رضا را مجّانی در آن مهمانسراها جا داد و پذیرایی کرد و بعداً هم برگرداند! این فرهنگ، فرهنگ اسلام است.

نقدی بر طلاکاری در حرم‌های مطهر

اما هی گنبد را طلا کردن برای چیست؟! چرا باید گنبد ائمّه طلا شود؟! [چرا] باید این همه طلا صرف اینها شود؟! برای چه؟! چه کسی گفته [است]؟! حالا اگر گنبد امام رضا طلا نباشد، از موقعیّت او کم می‌شود؟! آدم می‌رود [مدینه] به ائمّهٔ بقیع نگاه می‌کند [می‌بیند] مردم گریه می‌کنند [و می‌گویند:] «عجب مظلومی هستند.» بله، ما هم نمی‌گوییم آن‌جور [بدون امکانات و] به این کیفیّت باشد. [بلکه می‌گوییم] باید زائری که آنجا می‌آید، جای او مناسب باشد، باید [از] گرما، سرما، آفتاب، برف و باران [و] اینها محفوظ باشد. ولی مظلومیّت ائمّه به گنبد [نداشتن] نیست. [که فکر کنید] «وقتی ائمه گنبد ندارند، مظلوم هستند!» یعنی امام رضا [با داشتن گنبد] دیگر از مظلومیّت درآمد؟! درها همه طلا! سقف‌ها همه آینه! نقش و نگار از هر طرف فراوان! زائر می‌آید از این طرف نگاه می‌کند، از آن طرف نگاه می‌کند [لابد با خود می‌گوید:] دیگر امام رضا غریب نیست! از غربت درآمده، بیا نگاه کن ببین چه خبر است!

این چه بساطی است! این [که] از غربت درآمدنِ آهن و سنگ است! [در حقیقت] ما این آهن و سنگ را از غربت درآورده‌ایم؛ [نه حضرت رضا را!] روی آهن و سنگ [را] طلا [کاری] کرده‌ایم! [پس] دیگر [این] آهن و سنگ [هستند که] غریب نیستند [نه امام رضا!] دیگر روی آن [آهن و سنگ] قشنگ شده [است]! نگاه کنید روی آن آینه کاری کرده‌ایم!

این [کارها] چه ارتباطی به امام رضا دارد؟! به امام رضا مربوط نیست! ما سنگ و آجر را از غربت درآورده‌ایم؛ نه امام رضا را! چه وقت امام رضا از غربت درمی‌آید؟ آن وقتی که زائر او، با معرفت به زیارت آن [حضرت] بیاید، آن زمانی که مخارج در جای خودش صرف شود، آن زمانی که برای زائرش آنچه را که شایستهٔ او است فراهم کنند. آن‌موقع و آن زمان از غربت درمی‌آید، نه الان و در این شرایط [که این] چیزهانیست! اینها آمده‌اند سنگ وآجر و اینها را زیاد و اضافه کرده‌اند. مسئله این است [که باید] شرایطی آمادّه شود که انسان در آن شرایط راحت‌تر باشد، بهتر باشد و این هم خب از یک نظر.

تخریب برخی مساجد توسط امام زمان

لذا [در روایات] داریم [که] در زمان ظهور، حضرت [امام زمان] تمام این مساجد را تخریب می‌کند و همان طوری‌که [در] سنت [پیامبر] است [مساجد] را دوباره می‌سازد. آنجا باید بیاییم گنبدها [را] یکی‌یکی نگاه کنیم؛ همین گنبدهایی که به آن افتخار می‌کردند که [گنبد مسجد ما] از گنبد فلان [مسجد] بالاتر است! این گنبدهایی که ما ساخته‌ایم همهٔ این گنبدها یکی[یکی فرو می‌ریزند]، [و] این سازنده‌ها بیایند نگاه کنند [و بگویند:] «عجب! این پسر رسول خدا مثل اینکه دست به کلنگ آمده! ما این همه زحمت کشیدیم، این همه خون‌دل خوردیم، این همه آفتاب خوردیم، این همه به دیگران فخر فروختیم! [آخرش هم این شد!] امام زمان می‌فرماید: «اگر آن آخری [یعنی فخر فروشی را] کنار می‌گذاشتی، این‌قدر زحمت [بی‌خود] هم به خودت نمی‌دادی! آن آخری این همه بلا بر سرت آورده است!»

من یک وقتی [در] جایی می‌خواندم که یک نفر، از همین افرادی که دست اندرکار مسائل [دفن] و این مراسم [ترحیم] هستند، گفته بود: «ما فلان‌کس [را] که فوت کرده [بود]، برای این که نفر دوم قرار نگیرد، در اماکن مذهبی [دفن نکردیم!]

به‌به! درست شد؟! امام زمان می‌آید این اعتبارات را برمی‌دارد، تخریب و صاف [می‌کند و] روی آن هم جو می‌کارد! صافِ [صاف می‌کند! بعد از ظهور] تمام اعتبارات دیگر باید از بین برود. به جای آن [اعتبارات،] مسائل و وسائلِ رفاه می‌آورد؛ آنچه را که از نقطهٔ نظر حیات بشری می‌تواند رفاه [بشر] را بالا ببرد و آثار سوء [هم] نداشته باشد.چرا؟ چون حکومت دست خودش است. لذا [در اخبار] داریم [که] عِلم در زمان امام زمان بیست‌وچهار برابر بالا می‌رود! الآن علم چقدر است؟ تکنیک چقدر است؟ می‌گویند که [امروزه] بعضی از این کمپانی‌ها، کارخانه‌ها وشرکت‌های التکرونیکی هر ماه خط تولیدشان را عوض می‌کنند؛ یعنی هر یک‌ماه به یک‌ماه، یک [خط تولید] دیگر می‌آید. این یک ماهِ بعد، با یک ماهِ اوّل، فرق می‌کند! [حال] شما تصوّر کنید این میزان تکنولوژیِ فعلی دوبرابر شود [چه می‌شود؟!] اصلاً می‌توانید تصوّر کنید که دوبرابرشدن چیست؟ حالا ببینید [اینکه] سه برابر، چهار برابر، بیست‌وچهار برابر بالا می‌رود [چه خواهد شد]! این اسلام است، نه اینکه اسلام [پیشرفت تکنولوژی را مطلقاً] نخواهد، [نه،] می‌خواهد؛ ولی در چه شرایطی؟ در شرایطی که کنندهٔ کار سلمان است، در شرایطی که کنندهٔ کار علی است، در شرایطی که کنندهٔ کار امام صادق است، در شرایطی که کنندهٔ کار فرزندش حضرت بقیّه‌الله است. بله این شرایط [در زمان ظهور حضرت ولی عصر] بالاتر می‌رود؛ در حد غیرقابل تصوّر هم بالا می‌رود! لذا این نکته [در شریعت] هست: آن مقداری [از امکانات و پیشرفت] که برای صلاح خود انسان است، آن مقدار را شرع اجازه داده است [اما] آن مقداری که برای صلاح انسان نیست، آن مقدار مورد اجازهٔ شرع [نیست].

جایگاه و قلمرو فناوری در عصر غیبت و ظهور

مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند: «طیّاره یک وسیلهٔ بسیار خوبی است و انسان [از آن] استفاده می‌کند و زود به مقصد می‌رسد. اما برای چه کسی؟ [برای کسی که از آن، برای اهداف ارزشمند استفاده می‌کند،] نه برای اهل دنیا؛ اهل دنیا سوار طیّاره می‌شوند [تا] به مسائل مادّی برسند. ولی برای آن سالکی که می‌خواهد [سفر یا زیارت] برود و فرصت کم دارد، [به‌جای] آن مقدار [زمانی] که باید در راه با ماشین بگذراند، آن مقدار را در جوار علیّ بن موسی الرّضا می‌گذراند. این [برای او خوب و] بهتر است. ولی اگر نه، وقتی که انسان فرصت دارد و با ماشین [یا] قطار می‌رود [که] مسئله‌ای نیست [و] اشکالی [هم] ندارد. ولی وقتی که فرصت کم است، آن کسی که [طیاره را] در راه صلاح صرف کند، آن [فرد،] آن فایدهٔ [لازم] را می‌برد، نه افراد عادی. افراد عادی [با طیاره] می‌روند که زودتر به پول و معصیت و خلاف برسند. [ابزار و تکنولوژی] درست می‌کنند که بر سر مردم بمب بزنند! این هم برای این افراد عادی!

[پس] این مقدارش برای انسان مفید است؛ یعنی برای آن کسانی که به دنبال راه خدا هستند،

استفادهٔ از [ابزار آلات فقط] در آن محدودهٔ [توحیدی] مفید خواهد بود. پس مسئله باز می رود رویملاکات و مبانی عقلانی و روی آن حرکت می‌کند.

مرحوم قاضی هم می‌فرمودند: «این وسایل جدیدی که پیدا می‌شود -آن زمان ماشین رایج شده بود- اینها برای ما خوب است»؛ چون فرض کنید آن [شخصی] که باید به یک جایی برود [یا] در یک جایی استقرار پیدا کند و به کارش برسد، این [وسیله، آن امر را برایش] زودتر فراهم می‌کند. ولی می‌بینیم که همین وسیله برای سایر افراد، چه خلاف‌هایی را ایجاد می‌کند و چه مطالبی را به‌وجود می‌آورد که به‌خاطر همین جهت نسبت به آنها اقدامی صورت نگرفته است. امّا در زمان ظهور حضرت که حکومت، حکومت عدل و منطق و عقل می‌شود، می‌بینیم که از نقطهٔ نظر ظاهر و مادّی هم مسائل [رشد کرده و] بالا [می‌آیند]. یا از نقطهٔ نظر [درمان و] بهداشت، تمام این قرص‌ها و دواها کنار می‌روند. حضرت می‌گویند: «فلان چیز را بخور، فلان چیز را بخور» دیگر نه قرص می‌خواهی بخوری نه[چیز دیگری]. داروخانهٔ آقای دکتر تبدیل می‌شود به عطاری! و چیزهای مخصوصی که خود حضرت [به مردم توصیه می‌کنند]. البتّه الآن کم‌کم دارد به آن سمت برمی‌گردد، الآن دنیا دارد به آن سمت سابق و [طب سنتی] برمی‌گردد.

آقای بیات خدا بیامرزد برای من تعریف کرد که با مرحوم آقای انصاری از کنار جوی آب می‌گذشتیم که مرحوم انصاری یک علفی را با آن عصایشان زدند و کندند و گفتند: «این علف را می‌بینی؟ این علف داروی هفتاد مرض غیرقابل علاج است، ولی مصلحت بر این است که این مخفی بماند!» کار عزرائیل کساد می‌شود! اگر قرار باشد این [مسئله] فاش شود، خب هیچی، همه [زنده] می‌مانند؛ سن‌ها [همه] چهارهزار و پنج‌هزار سال، مثل منار بالا می‌روند! خب اینکه نمی‌شود! خلاصه باید [انسان‌ها] این وسط بیایند و بروند و اینها [تا] این دنیا [ادامه پیدا کند].

در زمان ظهور حضرت، این اسرار فاش می‌شود. فرض کنید [می‌فرمایند] که: این [مسئله] مربوط به بهداشت است، این [مسئله] مربوط به زیست است، آن [مسئله] مربوط به لباس است، آن مربوط به مسائل دیگر است. عقل می‌آید حاکم [می‌شود]، اعتبارات از بین می‌رود، تخیّلات جای خودش را به منطق می‌دهد.

اصلاح الگوی مصرف مردم در زمان ظهور

در روایت داریم وقتی که زمان [ظهور] حضرت می‌رسد [هر شخص هر چیز را به اندازهٔ ضرورتش بر می‌دارد]] فرض کنید شخصی [که مغازهٔ] میوه فروشی دارد، بلند می‌شود می‌رود [مغازه و] می‌بیند که مثلاً امروز چهار پنج‌تا سیب، سه‌چهارتا خیار، سه چهارتا گوجه‌فرنگی می‌خواهد، همان را برمی‌دارد و می‌آورد؛ امروز [هر] چقدر نیاز دارد، همان را برمی‌دارد می‌آورد. نه [وزنش را] می‌کشد و نه هیچ چیزی.

[یا مثلاً] فرض کنید [فرد دیگری که] مغازه نانوایی دارد این هم بلند می‌شود می‌آید می‌بیند امروز پنج‌تا نان می‌خواهد، [دیگر] شش‌تا برنمی‌دارد، همان پنج‌تا را برمی‌دارد می‌آورد. آن وقت دیگر پول دراینجا چیست؟ می‌رود پی کارش دیگر.

دیگر درهم و طلا و نقره و ذخیره کردن و بانک درست کردن و این‌قدر روی آن‌ها ربح می‌دهیم و این‌قدر جایزه می‌دهیم و موتور پژو [جلویِ بانک] بالا می‌بریم و [می‌گوییم این موتور] جایزهٔ آن کسانی [است] که برنده هستند، همهٔ این بازی‌ها می‌روند کنار! این می‌شود حکومت عقلانی؛ هر کسی هرمقداری که نیاز است، می‌رود برمی‌دارد؛ یکدانه هم اضافه برنمی‌دارد! خب پس [آیا این نوع حکومت عقلانی،] فروشنده می‌خواهد؟ نه، دیگر فروشنده نمی‌خواهد! آن [مغازه‌دار] فقط می‌آید جنس‌ها را جور می‌کند می‌رود در خانهٔ خودش می‌گیرد و می‌خوابد. آن [نانوا] هم می‌آید نان را درست می‌کند و می‌رود و می‌خوابد! [مثلاً] این عوض [نان]، در مقابل [آن دوتا خیار]. حالا مثلاً پول در موارد خیلی نادر [استفاده می‌شود]. چون حکومت می‌شود حکومت عقل! ما که الآن می‌رویم هی پنج کیلو می‌خریم

[و] می‌آوریم، ترس این [را داریم که اگر ما] نخریم آن یکی می‌آید می‌خرد! شاید کم بیاوریم! آقا می‌رویم [آن پنج کیلو را می‌خریم،] سه کیلوی آن حرام می‌شود، دور می‌ریزیم و [فقط] دو کیلوی [آن] مصرف می‌شود! خب همان دو کیلو را بخر! چرا دیگر اضافه می‌گیری؟!

الآن یک کار خیلی خوبی که این خارجی‌ها می‌کنند این است که می‌روند به جای اینکه یک هندوانه [کامل] بخرند، یک چهارم [آن را] می‌خرند! در این فروشگاه‌های خارج، شما می‌بینید [که] هندوانه‌ها قاچ [شده] است. در مدینه و مکّه [هم] که ما بودیم همین‌طور بود؛ یک چهارم هندوانه را برداشته‌اند [و] دور آن را پلاستیک کشیده‌اند. [مشتری هم] می‌آید همان را برمی‌دارد [و] می‌برد. اولاً همان را صاف بر می‌دارد می‌گذارد در یخچال! [در حالیکه] اگر هندوانه را [کامل] بردارد، کجا بگذارد؟ خب [یخچال] پر می‌شود دیگر، هی باید انبار درست کند برای سیب زمینی و پیاز و چیزهای اضافه و اینها. ولی [اگر] همان مقدار مصرف روز یا فردای آن [را] بردارد، [هم] جای کمتری می‌گیرد و ثانیاً دغدغهٔ خراب شدن [هم] دیگر ندارد. خب ببینید این‌ها همه [امور] عقلانی است. منتها کار خوب را خارجی‌ها دارند می‌کنند! یک زنبیل را برمی‌دارد، دوتا سیب، سه‌تا گوجه فرنگی، یک خیار می‌گذارد کلش این‌قدر! [می‌گوید:] این مال امروز. [در این صورت] دیگر نه جا می‌گیرد، نه آفتی به آن می‌خورد و از نظر بهداشت [نیز] بهتر [است].

در زمان ظهور حضرت [نیز] همین‌طور است. تمام زندگی و حیات مردم در زمان ظهور حضرت، عقلانی می‌شود؛ یعنی براساس تعقّل [می‌شود]، نه براساس تخیّل. واقعاً زندگی که ما الآن داریم می‌کنیم، براساس تعقّل است؟! این مخارجی که الآن ما در منزل داریم، همهٔ اینها مخارجِ عقلانی است؟! می‌رود یک دست کریستال می‌خرد ششصد هزار تومان [و سپس] می‌گذارد در دکور و اصلاً در تمام طول عمر یکدفعه [هم] در آن چایی نمی‌ریزد که بیاورد [و استفاده بکند! می‌گوید: «اگر] نخریم [از] خاله یا خواهرم یا عمقزی یا فلان [عقب می‌افتیم]! بد است آنها در دکورشان دارند، ما نداریم!» این کجایش عقلانی است؟! خب پدرِ این شوهر بدبخت درمی‌آید [تا] برود این [کریستال] را [بخرد] بگذارد آنجا [در دکور! آخر این] به چه درد خورد؟! [اقلاً] یک چیزی [آنجا] بگذار که در آن چایی بریزی، شربت بریزی. این [نوع کارها] می‌شود اعتباری [و] آن می‌شود عقلانی.

خب چیزی که هیچ مصرفی ندارد، چرا آنجا می‌گذاری؟! یعنی چه که اینجا می‌گذاری؟! [می‌گوید:] «قشنگ است دیگر!» خب آقا بردار [آن را!] این پول را بردار [به‌جای آن دکور] یک‌چیزی برای زندگی‌ات بخر که بتوانی از آن استفاده کنی! یک نفعی ببری یک فایده‌ای [ببری].

تمام اینها در زمان ظهور حضرت عوض می‌شود؛ یعنی فکر بشر، کارهای بشر، [همه تغییر پیدا می‌کند]. آن وقت چقدر این مخارج زندگی همه از بین می‌رود، چقدر صرفه جویی می‌شود، چقدرعمرها با برکت می‌شود، چقدر فکرها آسوده می‌شود، چقدر وقت اضافی برای انسان به‌دست می‌آید، [به‌جای] اینکه بیاید پدرخودش را در بیاورد تا [زمان و عمرش را] به این بزند [و] به آن بزند، به کارهای مفیدش می‌پردازد، به مطالعه می‌پردازد، به مسائل دیگرزندگی [می‌پردازد]. کارهایش، صحبتش، نشست و برخاستش [تغییر می‌کند]؛ می‌آید دو کلمه با زن و بچهٔ خودش حرف می‌زند. الآن که همه‌اش باید کار کند![آن‌وقت می‌آید] دو کلمه با زن و بچه‌اش حرف می‌زند، دوتا نصیحت می‌کند، آنها را یک گردش می‌برد، [یک] تفنّنی، تنوّعی [به کار می‌گیرد]، اصلاً آن اعتباریاتی که ما در آن داریم زندگی را می‌گذرانیم ـ [این اعتباریات] هست دیگر! برای همه هست، برای ما هم هست! ـ آن اعتباریات به واقعیّات و حقایق تبدیل می‌شود. و انسان راه صحیح زندگیِ بدون دردسر و بدون دغدغه را در آن زمان به دست می‌آورد.

مرحوم آقا [علامه طهرانی] در کتاب مهر تابانشان مگر نفرموده‌اند که برادر علامه طباطبایی یک کتابی در کیفیّت الحان(در لحن‌ها و موازین مختلف) نوشته بود و بعد کتاب را از بین برد؛ [چون] ترسید که این کتاب در دست افراد [نا اهل] بیفتد و سوء استفاده [شود]. همین افرادی که تا فرمول بمب

اتم گیر می‌آورند، بمب می‌سازند و در سر مردم ناکازاکی می‌زنند! همین‌ها! اینها آدم هستند دیگر! همین‌ها بشر هستند دیگر! از کرهٔ ماه که نیامده‌اند. مال همین کرهٔ زمین هستند! می‌دانید سوء استفاده یعنی چه؟ یعنی بلند می‌شود پیش یک شخصی می‌رود می‌نشیند و می‌گوید:

آقا فلان جنس را به نصف قیمت به من بده!

به نصف قیمت چرا بدهم؟ من خودم به این قیمت خریده‌ام!

می‌دهی یا نمی‌دهی؟

شروع می‌کند آن لحن را در آن دستگاه [به] اجرا کردن؛ شخص می‌گوید: «بیا بردار برو. بردار برو!» هست ها! تازه این [که گفتم] کمتر [است!] [حتی] می‌رود پیش فلان شخص و از این طریق قوای روحی و فکری او را در تسخیر می‌گیرد! خب [اگر این کتاب و امثالش دست افراد نالایق بیوفتد] چه بر سر این مردم می‌آید؟! چه برسر زن و بچهٔ مردم می‌آید؟! همه چیز هست. همه جور [کارها] هست. قضیه این است. اگر بخواهد این مسائل بالا بیاید، دست این مردم می‌افتد؛ این مردمی‌که هنوز هیچ چیزی دستشان نیست دارند همدیگر را تکّه‌تکّه می‌کنند. برادر به برادر رحم نمی‌کند. پسر به پدر و پدر به پسر رحم نمی‌کنند. آن وقت اگر بخواهد برای رسیدن به دنیا، از یک توان [و] آمادگی بالاتر بهره‌مند شود، دیگر آدم باقی نمی‌گذارند!

من یک وقتی [که به] درس خارج یکی از این آقایان می‌رفتم، قبل از اینکه استاد بیاید، نشسته بودم و داشتم فکر می‌کردم که [یک دفعه] دیدم دوتا طلبه دارند راجع به یک قضیه‌ای با هم حرف می‌زنند. این دارد به آن می‌گوید: «صبر کن دو ماه دیگر من به فلان جا می‌رسم. [یک] دو ماهی صبر کن! وقتی که [به فلان مقام] رسیدم، آن وقت یک پدری از این دربیاورم که بردارند بروند!» باخودم گفتم: «به‌به! به‌به! ما تا به حال آب گیرمان نیامده بود که کنار نشسته بودیم و شنا نمی‌کردیم! آب گیرمان بیاید، می‌رویم آن ته دریا و نسل ماهی را برمی‌داریم!» فقط این نیست که اکتفا کنیم! [می‌گوید:] صبر کن دو ماه دیگر به فلان چیز برسم؛ [مثلاً] به آن [مقام] قضایی برسم، آن وقت ببین که چه بر سر او می‌آورم؟! خب با توجه به این مسئله خیلی مطالب به‌دست می‌آید! خیلی مسائل نگو به‌دست می‌آید! بله خیلی مطالب!